

# دریچه‌ای

## به تاریخ

(۱-۱)

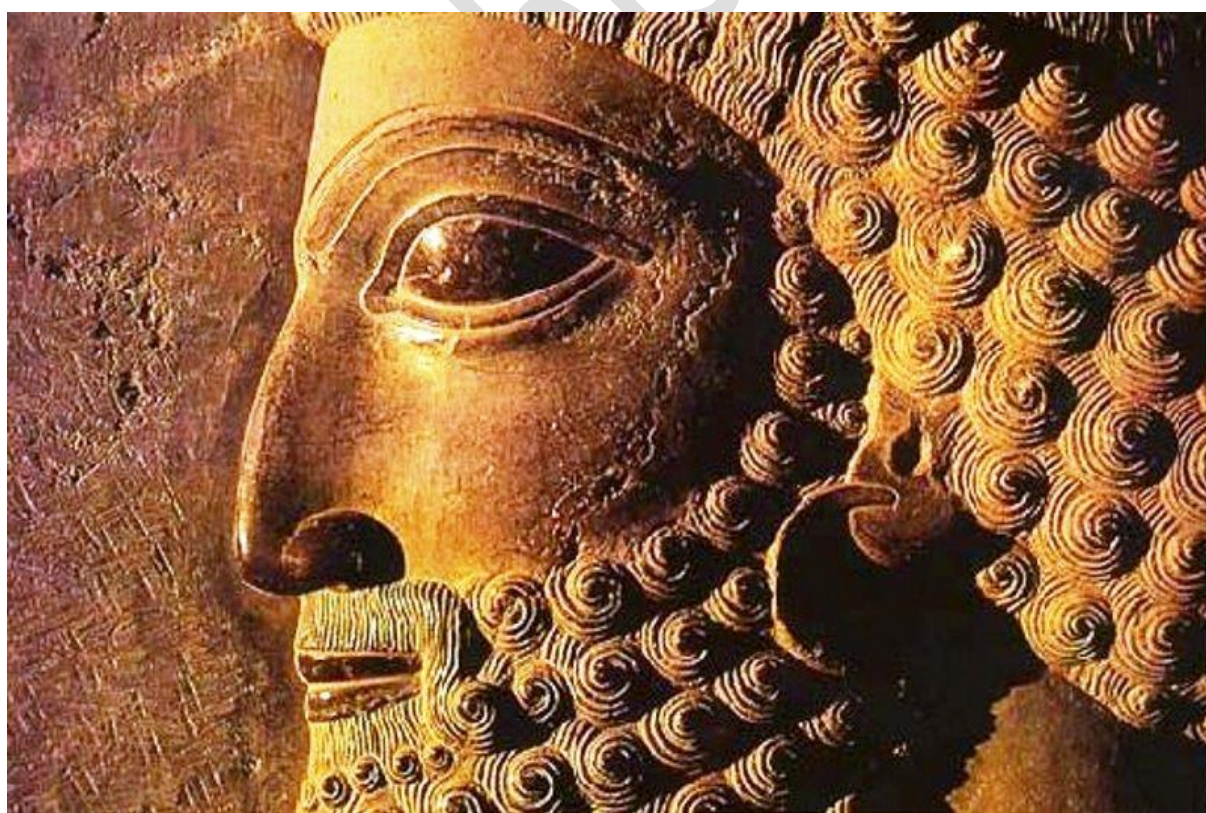
ایران، بلندترین سرزمین خاورمیانه است، کشوری که مطابق با دانش آدمیان کهن از سه قاره‌ی آسیا، آفریقا و اروپا، در قلب جهان و مرکز رُبع مسکون قرار می‌گرفت. ایرانیان، ساکنان بسیار کهن این فلات هستند؛ به روایتی، مهاجران سه‌هزار ساله‌ای از شمال-شرق و به روایتی دیگر، ساکنان بومی آن از آغاز تا اکنون.



ایران، سرزمینی چهارفصل است، کوه‌هایی بس افراشته دارد و کویرهایی پست و بیابان‌هایی بی آب و علف؛ جنگل‌هایی انبوه و دشت‌هایی بی‌پایان. مناطقی دارد که از سرما، ساکنان شمال اروپا را نیز شگفت‌زده می‌کنند و جاهایی که از گرما، ساکنان خط استوا را به تعجب وا می‌دارد و همزمان، تنها چند کیلومتر آنسوتر از همان مناطق بسیار سرد یا گرم، نقاطی بس معتدل و دل‌انگیز!

ایران، سرزمین اقوام و نژادها، ادیان و زبان‌هاست، از میان نژادهای عمده‌ی دنیا، تنها شاید سرخپوستان در آن نزیسته باشند و از میان ادیان آریایی، تمامی باورهای دساتیری و اوستایی، مِهری و ناهیدی، زُروانی و زرتشتی و مانوی و مزدکی در آن مؤثر بوده‌اند. همچنین اند ادیان سامی، از یهودی و صابئی و مسیحی تا مسلمانِ اهل سنّت و شیعه تا شیخی و بابی و بهائی که همگی با ایران در ارتباطند و دست‌کم آرامگاه ۳۳ تن از پیامبران، در خاک ایران قرار دارد. از مذاهب شرقی نیز هندوان و بوداییان و سیک‌ها، پیش‌تر در ایران بوده یا هستند و معابدشان در نوبهار در بلخ (افغانستان امروزی)، بندرعباس و زاهدان، شاهی بر این مدّعاست.

همچنین ایران، سرزمین شاهراه‌های کهنسال است؛ از جاده‌ی ابریشم تا راه شاهی داریوش بزرگ هخامنشی. از جاده‌ی منسوب به کوروش تا جاده‌ی ساحلی کاسپین. از جاده‌ی مشهور به مروارید تا راهِ قهوه، همگی از ایران، این چهارراه تمدن‌ها گذر می‌کنند.



ایران سرزمین ثروت‌های زمینی و زیرزمینی است؛ دریایی از نفت و گاز و موادمعدنی و محصولات ویژه‌ی کشاورزی، باغی، دریایی و صحرائی، انباشته از ثروت‌های تاریخی، فرهنگی، انسانی و تمدنی. کشوری با مردمانِ باهوش و مُستعد که از سده‌ها پیش‌تر، در یکی از کم‌آب‌ترین نقاط زمین، با قنات‌های خویش، زمین خشک را به فرسنگ‌ها سبزینگی بدل ساخته‌اند.

ایران، سرزمین هنرمندان، شاعران و معماران است، سرزمین دانشمندان، فیلسوفان، نکته‌سنجان و عارفان. دیاری با مردم خونگرم و مهمان‌نواز که گاه، خستگانِ تاریخِ دراز خویش می‌شوند. تاریخی لبریز از نبردها و حمله‌ها که بسانِ حلقه‌ی مفقوده‌ی زنجیر تاریخ جهان است. کشوری که بسانِ یک حصار، شرق را شرق، و غرب را غرب نگاه داشت. در حمله‌ی اسکندر (الکساندر)، حفاظی از برای شرق بود و در یورشِ تموچین (چنگیز)، دیواری برای غرب، که بزرگ‌ترین ضربات را خود متحمل شد.

دریچه‌های بسیار باید، تا بتوان از زوایای درستی به ابعاد مختلف این سرزمینِ شگفت و تاریخ و فرهنگِ عظیمش نگریست. پس در این بخش، هم از «دریچه‌ها» سخن خواهد رفت



و هم از «دریچه‌گشایان» رو به این تاریخ، فرهنگ، هنر، ادب و اندیشه. خوشا نظاره از دریچه‌ی نگاهِ «محمدعلی اسلامی ندوشن»، بسوی روحِ ایران زمین؛ که او هم‌اره قلبش با ایران بود و قلمش به یادِ این سرزمین در جوش و خروش. آنچه در پی می‌آید، پاره‌ای از نوشته‌های وی در کتابِ برجسته‌ی ایشان، «ایران را از یاد نبریم» است، که گزیده و کوتاه شده‌اند:

ایران، سرزمینِ شگفتی است که بزرگ‌ترین و پست‌ترین انسان‌ها در این آب و خاک پرورده شده‌اند! هم فتح‌های درخشان داشته و هم شکست‌های شرم‌آور. از این منظر، «ایران شاید، سخت‌جان‌ترین کشورهای دنیاست!» «ما امروز بیش از هر زمانِ دیگر، نیازمند آنیم که از شکوه و غنای تاریخی خود الهام بگیریم...» بیگانگان، قرن‌ها بر ایران تاختند و فرمانروایی کردند. اما همگی چند صباحی بر سر سفره‌ی ایران نشستند و رفتند، «بی‌آنکه بتوانند ایران را با خود ببرند. (ص ۲۱) در همان زمان‌هایی که پیکر ایران، لخته لخته شده و هر پاره‌ی آن در سلطه‌ی حاکم خودی یا بیگانه‌ای بود، روح ایران، پهناور و تجزیه‌ناپذیر مانده بود... زیرا قلمرو راستین ایران، همواره قلمرو فرهنگی بود و تمدن و زبانش، مرزهای او را مشخص می‌داشتند.» (ص ۲۲)

صد البته مقصود از افتخاراتِ پیشین ایران، کشورگشایی‌ها و یا حتی شقاوتِ برخی از امیران قدیم نیست! که اگر بود، «باید گفت که هیچ تاریخی در جهان، درخشان‌تر از تاریخ قوم مغول نیست! اما اگر مقصود از افتخار، سرمایه‌های معنوی و فرهنگی ما باشد، چون آنها را از دست بنهیم، دیگر برای ما چه خواهد ماند؟! آنگاه ما خواهیم ماند و سرزمینی ناآباد با مُشتی مردم فقیر و رنجور که سرهایی دارند انباشته از اوهام و خرافات و دست‌هایی که تنها هنر آنها بیل زدن است.» (ص ۲۳)

«اگر گمان بریم که کهنگی کشور ایران، مانع می‌گردد که ما نو شویم... اشتباه بزرگی است. برعکس، گذشته‌ی بارورِ ما، پایه‌ی محکمی است برای آن‌که ستون‌های آینده بر آن قرار گیرد... ایران، سزاوار آن است که خوشبخت و سرفراز باشد و بدین منظور باید: هم به خود وفادار بماند و هم در آموختن آنچه نمی‌داند، غفلت نرزد.» (ص ۲۴)

«در نهاد هر آدمی، روزنه‌ای رو به روشنایی و بلندی است؛ ولی هرکسی را این سعادت نیست که آن را بگشاید و از آن پنجره‌ای سازد. تنها روان‌های ممتاز، دل‌های برگزیده و سرهای بی‌قرار، از این راز باخبرند. برای اینان، چندان مهم نیست که فیروز شوند یا مغلوب... اصل، نبرد است. تکاپو در راه حقیقتی... و پاداش، رضایت درونی؛ و لذت در یافتن و جُستن.» (ص ۲۸)

«آنچه به ملتی، درخشندگی می‌بخشد، تنها وجود ماشین‌های عظیم و وسایل رفاه و زرق‌وبرق نیست. تنها نساجی منچستر و فولادِ شفیلد و کشتی کوئین‌مری و رویال ایرفورس، انگلستان را کشوری بزرگ نکرده است! شکسپیر و بیکن و داروین و دیکنز و حتی لارنس اولیویه و ویوین لی نیز در این میانه، دستی داشته‌اند. کمبریج به سبب دانشگاهش و استراتفورد برای تئاتری که دارد، هر دو از بیرمنگام بلندآوازه‌ترند. این اصل، برای هر کشور متمدنی، چه کوچک و چه بزرگ صادق است.» (ص ۳۱)

«جای انکار نیست که ما امروز در حال برزخ تاسف‌آوری بسر می‌بریم؛ نزدیک است از گذشته‌ی خود بپریم، حال آنکه با حال نیز پیوندی نداریم! بی‌آنکه از مزایای صنعت برخوردار شده باشیم، زبون و اسیرِ عیب‌ها و آشفتگی‌های آن گشته‌ایم. سررشته‌ها نیز به دست گروهی است که ایمان خود را از همه‌چیز بازگرفته‌اند، مگر آنچه سود مادی در آن است!» (ص ۳۲)

«ما به یاد خیلی چیزها هستیم، افسوس خیلی چیزها را می‌خوریم، جز گذشتِ عمر! اصرار هم داریم که از آن بی‌خبر باشیم و آن را تباه کنیم! فکر کردن برای ما شکنجه است و از هرچه ما را به تأمل وادارد، گریزانیم!» (ص ۴۸)

«ما امروز بیش از هر چیز نیازمندِ رستاخیز اخلاقی هستیم... چرا که هرگاه ملتی... سلامت روح خود را از دست داد، دیگر سزاوار اعتنا نیست.» (ص ۳۳)

«ارزش علم و فرهنگ به آثاری است که پدید می‌آورند؛ وگرنه علم بی‌حاصل، به سبزی گزنه و خار می‌ماند؛ نه میوه دارد و نه سایه و طراوتی! علم از یک سو برای آن است که رفاه و سهولت بیشتری در زندگی مادی بوجود آورد و طبیعت را رام‌تر کند و از سوی دیگر، آدمی را بسوی اعتلاء براند.» (ص ۵۴)

در این میانه، «فرهنگ، ثمره و نتیجه‌ی دانش است، نه خود آن... با دانشان بی‌فرهنگ، در دنیا کم نبوده‌اند... و برعکس، هستند کسانی که سواد خواندن و نوشتن ندارند یا کم دارند، اما روح آنان، مایه‌ای از فرهنگ در خود نهفته دارد.» (ص ۵۹) بنابراین «سواد، ماده‌ی خام فرهنگ است نه خود آن.» (ص ۶۰) از طرف دیگر، «روح کاغذپرستی و دیپلم‌طلبی، یکی از بزرگ‌ترین ضربه‌ها را در سراسر جهان به فرهنگ زده است.» (ص ۶۲) بنابراین «غالب بی‌فرهنگان، در میان کسانی یافت می‌شوند که معلومات ناقصی را فرا گرفته‌اند... [همانها که] باسواد نشده‌اند، درحالی‌که صفا و سادگی بی‌سوادی را هم از دست داده‌اند!» (ص ۶۲)

حال آن‌که «تجلی فرهنگ در وجود... بینش را وسیع‌تر می‌کند، انسان را نسبت به انسانیت خود آگاه‌تر می‌سازد. منش و لطافت طبع و تساهل می‌پروراند. مقاومت او را در برابر خودپرستی و تعصب می‌افزاید و خلاصه آنکه، شخص، انسان‌تر می‌شود.» (ص ۶۱) «یکی از نشانه‌های تمدن [نیز] آن است که تأثیر اتفاق‌ها و احتمال‌ها، در آن به حداقل تنزل یابد و نشانه‌ی دیگر آنکه افراط و تفریط‌ها کم شود و به اعتدال بگراید.» بنابراین «علم باید با خرد و عقل همراه گردد تا از ترکیب آن، **فضل** پدید آید.» (ص ۱۱۴)

«هر فرهنگ کهنسالی، دارای جوهری حیاتی است که از دورانی به دوران دیگر انتقال می‌یابد... ایران ذاتاً یک کشور فرهنگی است.» پس باید به

همه‌ی راه‌های ممکن، خلاصه‌ی فکر و فرهنگِ روح ایران را به جهانیان عرضه کرد. (ص ۱۱۹)



«ما تاریخ و تمدن و فرهنگ و ادبیات، هرچه بخواهیم داریم. آنچه کم داریم مورّخ و ادیب و محقق و نویسنده است! زیرا تا زمانی که ما آنچه داریم نتوانیم عرضه کنیم، نمی‌توانیم گفت، شایسته‌ی آنیم که آنچه نداریم کسب کنیم.» (ص ۱۳۰) «برای آن که نسل کنونی به گذشته توجه کند، باید آن را زنده ببیند. آنگونه گذشته‌ای جذاب و ثمربخش است که توانسته باشد ریشه‌های خود را تا زمان حال گسترش دهد.» (ص ۱۳۱)

«من در قعر ضمیر خود، احساسی دارم، چون گواهی گوارا و مبهمی که گاه‌به‌گاه بر دل می‌گذرد و آن این است که: رسالت ایران به پایان نرسیده است و شکوه و خرمی او، به او بازخواهد گشت. من یقین دارم که ایران می‌تواند قد راست کند، کشوری نام‌آور و زیبا و سعادت‌مند گردد و آنگونه که درخور تمدن و فرهنگ و سالخوردگی اوست، نکته‌های بسیار به جهان بیاموزد. این ادعا بی‌شک، کسانی را به لبخند خواهد آورد، گروهی هستند

که اعتقاد به ایران را اعتقادی ساده‌لوحانه می‌پندارند؛ لیکن آنان که ایران را می‌شناسند، هیچ‌گاه از او امید برنخواهند گرفت.» (ص ۱۹) [از کتاب «ایران را از یاد نبریم» - محمدعلی اسلامی ندوشن - انتشارات توس - چاپ ششم - ۱۳۵۱]

گزینش و نگارش: آ.آ  
بهار ۱۴۰۳

vispoubish.com